

کودتا را چنین اعلام نمود: شاه با همسرش ثریا با هواپیمای شخصی خود به رامسر عزیمت می کند و قرار بر این بوده که صبح بیست و پنج مرداد کودتاچیان پس از آنکه نقشه های خود را بطور دلخواه انجام دادند تمام دستگاههای فرستنده رادیو طهران را از کار انداخته و نگذارند هیچگونه خبری پخش گردد و به همین نشانه شاه به طهران آید و [به] بگری و ببند مشغول گردد. قریب نیمه شب اشخاصی که دستگیریشان در فوق ذکر گردید، در حالیکه در منازل خود در ۵۸ رختخوابهایشان لمیده بوده اند به وسیله عده ای از سربازان مسلح گارد سلطنتی دستگیر و به توقیف گاه قصر سعدآباد کشانیده و زندانی می شوند. دکتر مصدق هم از این عمل خائنه دربار از چندی پیش اطلاع داشته و کاملاً مراقب اوضاع و حفاظت خود بوده و باشخاص مسئول نظم دستورات لازم را داده بوده و در موقعیکه کودتاچیان با کمال جدیت مشغول فعالیت بوده اند سرتیپ کیانی معاون ستاد ارتش، برای سرکشی گارد شاهنشاهی از ستاد خارج می گردد و با رسیدن به محل مقصود ناگهان به دستور سرهنگ نصیری رئیس گارد بازداشت و به زندانیان قصر ملحق می گردد. و سرهنگ نصیری با چند کامیون سرباز مسلح گاردی و یک زره پوش و دو جیب به سوی خانه نخست وزیر به قصد دستگیری ایشان حرکت می کند و از آن طرف هم دیر آمدن سرتیپ کیانی از سرکشی گارد سلطنتی، رئیس ستاد را به فعالیت و مطالعه بیشتری و امیدارد^{۵۸}، در این موقع حرکت سرهنگ نصیری به سوی خانه نخست وزیر به ستاد گزارش می شود و خوشبختانه در اثر بیداری رئیس ستاد و بعضی از افسران شرافتمند، کودتاچیان نه تنها باآمال ضد ملی خود موفق نمی شوند بلکه خود سرهنگ نصیری رئیس ستاد به وسیله سرهنگ [ممتاز^{۶۰}] بازداشت و سربازان همراه او خلع سلاح می گردند، و در ساعت پنج صبح نقشه کودتاچها به هم می خورد و زندانیان در قصر سعدآباد آزاد گردیده و در عوض چند ساعت عموم افراد گارد شاهنشاهی^{۶۱} خلع سلاح می شوند و شاه هم که در رامسر منتظر اقدام ایادی خود در پایتخت بوده، چون اوضاع را چنین می بیند و از خشم و کین ملت و طنخواه ایران هم خبر داشته فرار را بر قرار ترجیح داده و از همان رامسر ساعت ۷/۵ صبح بیست و پنج مرداد با هواپیمای مخصوص خود با اتفاق همسر و یک

۵۸. اصل - به.

۵۹. در ابتدای صفحه ۲۹۶ چنین آمده. کودتای نظامی گارد شاهنشاهی - فرار شاه به بغداد.

۶۰. اصل - جلونام سرهنگ نقطه چین می باشد.

۶۱. اصل - شاهی.

آجودان و خلبان طیاره^{۶۲}، راه بغداد را پیش گرفته و در ساعت ده و نیم وارد فرودگاه بغداد می شود^{۶۳}. پنج بعدازظهر بنا به دعوت اعضاء فراکسیون سابق نهضت ملی، اهالی پایتخت در میدان بهارستان، آری در همان میدانیکه بارها شاهد و ناظر اینگونه اجتماع تاریخی و احساسات ملت^{۶۴}، مخصوصاً در این دو سال اخیر دوره زمامداری مصدق بوده. میتینگ عظیمی تشکیل و چند تن از نمایندگان فراکسیون نهضت ملی و دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه به شاه و دربار حمله شدید کرده و ملت هم گفته های آنها را صمیمانه تأیید می نمودند. صریحاً اعلام کردند. ما دیگر این چنین شاهی را که پشت به ملت خود کرده نمی خواهیم و در تمام کوچه و خیابانهای تهران صدای (زنده باد دکتر مصدق) (مصدق پیروز است) و (مرده باد شاه) طنین انداز بود. و این روز یعنی روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ هم برای ملت ایران روز تاریخی بسیار بزرگی خواهد بود. و منم تلگرافاتی چند که یکی از آنها ذیلاً درج می شود در ساعت ۸ صبح بیست و پنج مرداد به طهران مخابره و این تلگراف در پاسخ تلگراف خصوصی نخست وزیر رسیده است در عصر ۲۵ مرداد: فوری، جناب آقای محمد ناصر قشقائی؛ پس از عرض سلام، مفاد تلگراف جنابعالی به وسیله آقای وزیر پست و تلگراف باستحضار جناب آقای نخست وزیر رسانیده فرمودند از مراسم سرکار خیلی خیلی تشکر می کنم، الحمد لله بخیر گذشت اگر بجائی لازم است تشریف ببرید، ضرورت ایجاب نماید اطلاع خواهم داد. ارادتمند جامعی. متن تلگرافی که صبح بیست و پنج [مرداد] مخابره گردید:

جناب آقای دکتر محمد مصدق نخست وزیر محبوب، رونوشت تبلیغات تهران — استماع خبر صبح بیست و پنج مرداد که ریشه ملیت و استقلال ملت کهن سال ایران را مرتعش می سازد یک شور و هیجان زاید الوصفی در افراد ایلات قشقائی بوجود آورده و اکنون تعداد زیادی تجمع کرده خواسته ها و منویات خویش را بدینوسیله معروض

۶۲. همسر محمدرضا پهلوی در آن زمان ثریا اسفندیاری — و خلیان سرگرد محمد خاتمی و آجودان شاه آناپای بودند. به نقل از جنبش ملی شدن... ص ۳۸۷.

۶۳. برای آنکه بدانیم محمدرضا پهلوی چقدر در موقع فرار هراسان بوده کافی است بدانیم که وقتی وارد فرودگاه بغداد شد، جوراب به پا نداشت. برای آگاهی بیشتر از جریان کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ مراجعه کنید به خاطرات سیاسی — غلامرضا مصور رحمانی بخش پنجم — فرار شاه — فصل اول — ورود شاه به بغداد، و هم چنین جنبش ملی شدن... بخش ششم ص ۳۸۷ تا ۲۹۱.

۶۴. اصل — ملتها.

میدارند: این عده‌ایکه برق وطن پرستی و حریت از پیشانی‌شان می‌درخشد، مایلند با کسب اجازه از پیشوای خود برای حفظ مقدسات ملی و آن یگانه رهبر بزرگ به سوی تهران حرکت و در راه مصالح مُلک و مِلّت جانبازی نمایند و نیز با کمال بی‌صبری طرد و مجازات نمک پرورده و مزدوران خارجی را که هر آن می‌خواهند درخت آزادی نهضت مقدس ملی را که با خون جوانمردان ایران آبیاری گردیده، ریشه کن ساخته و مقاصد پلید خود را به مرحله عمل درآورند خواهانند. و قبل از شروع انتخابات دوره هیجدهم مجلس مؤسسان تشکیل شود که نمایندگان ملت تکلیف اشخاص خائن بدون مسئولیت و اصلاح قانون اساسی را تعیین نمایند. مگر این عده، این عده‌ایکه پیوسته با کمال ناجوانمردی در صدد سرنگون ساختن نهضت مِلّت ایران هستند، تا چه اندازه در خور بخشایش و اغماضند و تا کی باید بر خطاها و گناهان غیر قابل عفو آنها قلم بخشایش کشید؟ دیگر کاسه صبر و شکیبائی مِلّت ایران لبریز شده و بیش از این سهل‌انگاری و تسامح در مجازات خائنین به ملت و مملکت جایز نیست. عدهٔ اخلاط‌گرا هر کس در هر مقام و هر لباسی که باشند باید بی‌درنگ محاکمه صحرائی و به مجازات اعمال ناشایست و ضد ملی خویش برسند. مِلّت ایران در برابر تمایلات اجنبی پرستانه این عده‌ای که پیوسته با سرنوشت مملکت و ملت بازی می‌کنند، همچنانکه بارها ثابت کرده و مشت بدهان کثیف آنها کوفته‌اند مقاومت می‌کنند. آشوبگران صریحاً بدانند که با این همه لطائف الحیل و کودتاها و سایر رجاله‌بازیه‌ها نه تنها به آرمان نهائی خویش و اربابان نرسیده و پیشرفت نمی‌کنند، بلکه با آتش خشم و کین مِلّت و وطنخواه و هوشیار ایران روبرو خواهند شد. اینجانب افتخاراً بنام عموم جوانان وطن‌پرست جنوب و فارس و ایلات و بلوکات قشقائی و خودم بآن عده‌ایکه از جرگه ایرائیت خارجند ابلاغ می‌کنم که مصدق مظهر اراده مِلّت ایران است و بلاشک اراده یک مِلّت قهرمان و رنج‌دیده پیروز خواهد شد. محمد ناصر قشقائی.

دوشنبه بیست و ششم مرداد: طبق خبر رادیو چهارده نفر از افسرانیکه در کودتا شرکت داشته‌اند بازداشت شده و به علاوه دکتر بقائی و علی زهری نمایندگان سابق مجلس نیز دستگیر شده‌اند. آقای ابوالقاسم امینی در نامه‌ای که به نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه نوشته و از این عمل درباره اظهار بی‌اطلاعی کرده و به این ادعای خود، خدای لایزال را گواه و شاهد دانسته و مخصوصاً جمله‌ای از نامه اش این بود:

(به خدا قسم روح من از این جریان اطلاعی ندارد و گارد شاهنشاهی^{۶۵} با شاه

رابطه مستقیم داشته و شاید دستورات را مؤمن از رامسر داده باشد)، مقصود از مؤمن، شاه است. از افسران مهم، سرلشکر باتمانقلیچ و سرهنگ نصیری می‌باشند.^{۶۶} رادیو اطلاع داد که حکومت نظامی طهران، سرلشکر بازنشسته فضل‌الله زاهدی را برای تحقیقات خواسته و بیست و چهار ساعت مهلت داده و به سرحدات هم دستور داده شده که مراقب باشید که فراراً از مرز خارج نشود. رادیو لندن هم خبر داد که شاه ایران در بغداد در جای مخصوصی که برای پذیرائی او تعیین شده بازن و آجودان و خلبانش بسر می‌برد و رادیو مزبور نیز اضافه کرد که اهالی تهران هزار هزار در خیابانها می‌گردند و «مرده باد شاه» می‌گویند و می‌گویند: چون شاه دست‌نشانده انگلیسیها است و با شرکت سابق نفت رابطه داشته ما دیگر او را نمی‌خواهیم و نمی‌گذاریم به ایران بازگردد، او خائن است. و رادیو لندن همچنین گفت شاه در بغداد گفته است که من دکتر مصدق را از آن جهت معزول کردم که از قوه و اختیارات پارلمانی خود تجاوز کرده است، وی گفت عقیده دارم بزیارت عبات عالیات^{۶۷} بروم و از آنجا به ایتالیا رفته چندی در آنجا خواهم بود. دیروز (یونایتد پرس)^{۶۸} خبر داد که شاه حکم نخست‌وزیری را به سرلشکر زاهدی داده بوده و باعث اجرای این عمل به نظر شاه آن بوده که در بغداد گفته و رادیو لندن آنرا شرح داد. طبق خبر رادیو پاکستان دکتر مصدق با هیئت وزیران جلسه تشکیل داده و قرار داد شورای سلطنتی به تصویب رسید. برادران شاه در کاخهای خودشان تحت نظر بوده و حق بیرون آمدن را ندارند.

سه شنبه بیست و هفتم مرداد: رادیو تهران اعلام نمود که در بغداد تظاهرات زیادی بر علیه شاه شده که شاه با همراهان به سوی ایتالیا و لندن حرکت کرده^{۶۹}، ناهار هم مهمان آقای ابوالفتح خان بهمنی بودیم. آقایان زیادخان، جعفرقلیخان و ابراهیم خان دره‌شوری و بعد آقای سلطان محمدخان احتشامی برای ملاقات آمدند. شاه وارد (رُم) [شد] و عقیده دارد چند روزی در آنجا باشد.

چهارشنبه بیست و هشتم مرداد: کودتاچیان در تهران دست به عملیات خود زده و

۶۶. اصل - می‌باشد.

۶۸. اصل - یونایتد پرس.

۶۷. اصل - آیات.

۶۹. این تظاهرات را عشایر لر پشتکوهی بر علیه شاه در روزهای ۲۶ و ۲۷ مرداد در بغداد انجام دادند. برای آگاهی بیشتر از این تظاهرات و علت آن مراجعه کنید به خاطرات سیاسی - غلامرضا مصور رحمانی

ایستگاه رادیو و چند جای دیگر از دوائر دولتی بدست کودتاچها افتاده، طرفداران شاه در رادیو بر علیه مصدق و برله شاه سخنرانی ها می کنند، در اطراف خانه مصدق زد و خورد شدید در گرفته و شاید صدها تن از مردم بدبخت شربت شهادت نوشیده اند. کابینه مصدق ساقط و نخست وزیری سرلشکر زاهدی اعلام گردید. طبق اخبار رادیو پاکستان و رادیو لندن، مصدق فرار کرده، دکتر فاطمی وزیر خارجه قطعه قطعه گردیده^{۷۰}، تظاهرات شدید می باشد. منم به تمام افراد ایلات دستور آمادگی دادم و آقای ابراهیم خان دره شوری را برای حفظ آرامش و مراقبت وضع دوائر دولتی به سمیرم فرستادم، [به] آقای کاکا جان خان چگینی هم دستور دادم تفنگهای ژاندارمری سمیرم و حنا را گرفت. ناگزیریم برای پیروزی ملت ایران فعالیت کنیم. خدا عاقبت این مملکت و این ملت بدبخت را بخیر کند.

پنجشنبه بیست و نهم مرداد: ساعت شش صبح، آقایان محمد حسین خان و خسرو خان که سه بعد از ظهر دیروز از طهران حرکت کرده اند وارد شدند. گویا شاه عقیده مراجعت به ایران را دارد و هنوز تظاهرات در طهران ادامه دارد و به قول رادیوهای خارجی عصر امروز شدیدتر و تهران به کشتارگاهی تبدیل شده^{۷۱} چه تمام ایلات خصوصاً آدم فرستادم که آماده مبارزه با دشمنان ایران باشند. تلگراف زیر را هم به تیمسار سرلشکر زاهدی مخابره نمودم:

حضور تیمسار سرلشکر زاهدی، تهران؛ قبل از آنکه بخواهم به تعارفات معموله بپردازم گه'ن می کنم در ارادت قلبی و دوستی بی غل و غش سی و یکساله ام هیچ تردیدی نداشته باشید و مسلماً مطالبی که می خواهم عرض کنم از قلب صمیمی یک دوست حقیقی است [که] به نوک قلم آمده و بر روی صفحه کاغذ جاری می شود (برای صلحین دفعه هم گول خوردید) جناب آقای زاهدی، جنابعالی شخصی بودید که در این مملکت اکثر اهالی نزدیک باتفاق بحضرتعالی عقیده مند بودند و دوست می داشتند و^{۷۰} دکتر فاطمی در این روز مخفی گردید و در روز ۶ اسفند ۱۳۳۲ به وسیله سرگرد مولوی دستگیر و به زندان لشکر دو زرهی منتقل گشت. به نقل از جنبش ملی شدن... ص ۴۴۴. برای آگاهی بیشتر از سرنوشت مرحوم سید حسین فاطمی مراجعه کنید به ماخذ فوق صفحات ۴۴۴ و ۴۴۵ و هم چنین زجر و شکنجه ای که آن مرحوم تحمل کرد، به خاطرات سیاسی — غلامرضا مصور رحمانی — صفحات ۲۶۷ تا ۲۶۹.

۷۱. در انتهای صفحه ۳۰۱ اصل دست نوشته چنین نوشته شده. چون در مراسله ابوالقاسم امینی که از حبس نوشته بود، شاه را مؤمن خطاب کرده بود.

یکی از ذخائر ملی می دانستند و امیدها داشتند و قطعاً یکی از همین اشخاص عقیده مند خود بنده بودم، ولی بدبختانه امید همه آزادی خواهان به یأس مبذل گردید. البته هر چه عرض می کنم سطحی نیست و خودتان هم می دانید از روی اطلاع دقیق و کامل و صحیح است. تصدیق می نمایم حضرت آقای دکتر مصدق نخست وزیر نسبت به شخص حضرتعالی و دو سه نفر از رفقا بسیار بد کرد، ولی مصالح ملک و مملکت نباید به اغراض و نظریات شخصی ترجیح داده می شد. بنده اگر می دانستم حضرت عالی را می گذاشتند نخست وزیر بشوید، لاقلاً مثل نجیب پاشا بد نبود ولی بدبختانه و هزاران بدبختانه آقا را محال قرار داده اند و طولی نمی کشد کاری بستران بیاورند که پسر هزاران اشخاص شریف آوردند. ولی آن وقت وقتی است که پشیمانی سود ندارد. و چون جناب عالی این موضوع را تاکنون چندین مرتبه امتحان نموده اید. متخصص هستید خوب می دانید چه میگویم. تصور می نمودم اگر وقتی حضرت عالی قیام کنید اولین کس بنده و برادرانم و ایلم خواهد بود اما بدبختانه قسمی شده است که باید از هم فاصله بگیریم. موضوع مالی و مادی نیست که شخص بتواند غمض عین کند، موضوع عقیده است و آن هم چیزی نیست که بشود تغییر داد. حال هم در عالم ارادت عرض می کنم (برگ عیشی بگور خویش فرست)، حالا هم مجال دارید تا قوه در دستتان است^{۷۲} می توانید قیامی کرده به ملت ایران ثابت کنید که تیمسار زاهدی همانست که مردم تشخیص داده اند و یقین دارم تشخیص مردم هم غلط نیست. از همه چیز گذشته، می دانید همکاری با مؤمن و مؤمنین بدین است و عاقبت نداشته و نخواهد داشت. بیش از این مصدق نمی شوم، مراد ما نصیحت بود و گفتیم حواله [به] خدا کردیم و رفتیم. دوست قدیم شما. محمد ناصر قشقانی.

بعد از ظهر رادیو خبری داد که آقایان دکتر مصدق، دکتر معظمی، دکتر شایگان و دکتر صدیقی بازداشت شده اند و شاه فراری هم از رُم به سوی ایران حرکت کرده. از طرف رادیو پاکستان قطعه قطعه شدن دکتر فاطمی تکذیب گردید.

۷۲. در انتهای صفحه ۳۰۲ اصل دست نوشته چنین نوشته شده. موضوع (برای صلحین بار هم گول خوردید) چون سابقاً در هر اتفاقی به زاهدی پیشنهاد می کردم که دست به عملیاتی بزنند، اظهار می کرد، دفعه بعد، آخر یک روز گفت من هر دفعه گول می خورم، می ترسم دفعه پنجاهم، هم گول بخورم (به این اشاره است) مؤمن هم مقصود شاه است و مؤمنین انگلیسیها.

۷۳. منظور از مؤمن شاه و مؤمنین حامیان وی می باشد.

جمعه سی مرداد: صبح با خسروخان [به شکار] کبک رفتیم، دوازده کبک زدیم. رادیو دستگیری عده دیگری^{۷۱} از اعضاء فراکسیون نهضت ملی را [انتشار] داد. شرحی عبدالله خان بوبراحمدی نوشته و آمادگی خود را اعلام داشته و دستور خواسته است. شرحی نوشتیم که عبدالله خان با خسروخان برای ملاقات می آیند.

شنبه سی و یک مرداد: به چالقا [شکار] کبک رفتیم، عقیده داشتیم ناهار را هم آنجا باشیم در حین شکار، سواری آمد، نامه ای از زیاده خان داشت که گویا لشکر ۱ و ۲ تهران با هم جنگ می کنند و حضرت علیه هم یک نفر فرستاده، ناگزیر به منزل مراجعت [کردیم] حضرت علیه شرحی نوشته [که] بحمدش سلامت بوده و در جلوی^{۷۵} منزل ما هم مأمور نگذاشته اند. شاه وارد تهران شده، اعلامیه ای با طیاره از طرف سرتیپ دولو رئیس لشکر اصفهان پخش گردید. این اعلامیه [در] برابر اعلامیه اینجانب خطاب به ملت ایران است که هر دو ذیل^{۷۴} درج می شود: اعلامیه، به تاریخ ۳۰/مردادماه ۱۳۳۲:

هم میهنان عزیز! در این موقع که جیره خواران و مزدوران اجنبی پرست دست باعمال ضد ملی بر علیه استقلال ایران عزیز و بیست میلیون افراد محروم ملت ایران زده اند، افراد وطن پرست و بی هراس ایلات و بلوکات قشقایی خطاب به شما ملت غیور و مین خواه ایران که همیشه نگهبان وطن خویش بوده اید، به شما برادرانی که در لباس پرافتخار سربازی بوده و برای مبارزه با دشمنان ایران آماده اید می گویند: اکنون که سوداگران کمپانی غاصب سابق بار دیگر نغمه شوم و مرگبار خویش را داده و می خواهند امیال ددمنشان خود و اربابان را جامه عمل پوشانند، ما تا آخرین قطره خون خود با نوکران اجنبی و دشمنان ایران می جنگیم و از شما ملت وطنخواه و بیدار ایران می خواهیم که دلیرانه با ما در راه استقلال مین عزیز همکاری و با لب خندان شربت شهادت بنوشیم. عاقبت زندگی انسان به مرگ منتهی می شود و مرگ شرافتمندانه هم هزار بار بر زندگی تنگین ترجیح دارد. هموطنان! در اثر کوچکترین غفلت، ملک و ملت ایران برای همیشه در زیر استعمار جابر انگلستان باقی خواهد ماند و تا ابد اجنبی پرستان، جابرا نه به ملت رنج دیده ایران آقائی خواهند کرد. بکوشیم تا لکه این بدنامی را با خون خود و فرزندان و برادران خود از دامان ملت و سربلندی خود پاک کنیم. افراد وطن پرست ایلات قشقایی و جوانان غیور فارسی تا پای جان، تا سرحد آمال خویش

۷۴. اصل - دیگر.

۷۵. اصل - در روی

جائیزای کرده با هواداران شرکت غاصب و دشمنان ایران عزیز مبارزه می‌کنند. محمد ناصر قشقانی.

اعلامیه سرتیپ دولو: www.Bakhtiaries.com

برابر اطلاع رسیده مطالبی بامضاء آقای محمد ناصر قشقانی در منطقه سمیرم منتشر شده که خلاصه مضمون آن تحریک اهالی و ایلات وطن پرست و شاهدوست به مخالفت دولت قانونی و ملی می‌باشد، گرچه یقین حاصل است [که] بیداری و هوشیاری عموم هم میهنان عزیز محتاج این اعلامیه نمی‌باشد و ایلات غیور ایران همواره به میهن و شاهنشاه محبوب علاقه معنوی و فداکاری خود را ثابت کرده‌اند، ولی لازم دانستم^{۷۶} برای امیدواری و اطمینان خاطر کلیه طبقات صریحاً یادآوری شود که دولت قانونی و ملی با قدرت خلل ناپذیر ملت بر اوضاع مسلط و جز رویه آسایش و امنیت قاطبه اهالی در هر نقطه کشور باشند هدف دیگری نیست و این انتشارات اگر حقیقتاً بامضاء آقای محمد ناصر قشقانی باشد، اختطاری می‌گردد که ایشان و آقایان محمد حسین و خسرو بدون فوت وقت با اعتراف به گناه خود و تقاضای بخشش باصفهان بیایند. مطمئناً در امان خواهند بود و در غیر این صورت با افرادی که به هواداری آنان فریب بخورند و بر خلاف وظیفه دیانتی و ملی اقدام و برای مردم یا افراد پاسگاه ژاندارمری و غیره به عناوین مختلف زحمت و اشکالاتی ایجاد نمایند، آگاه باشند [که] بدون هیچگونه رحم با سرعت و شدت از هوا و زمین سرکوب و مجازات ملی درباره این قبیل عناصر خائن که برای زیاد کردن ثروت و آسایش شخصی خود، جان افراد ایل را به خطر می‌اندازند و بازدی و برادرکشی، سرپرستی و افتخار ایلی را برای خود انتخاب کرده‌اند، در مقابل قدرت نظامی که مأمور و مسئول حفظ جان و مال ملت است، آنها را معدوم تا سایرین نتیجه مخالفت و خیانت با ملت را بدانند. و همواره آگاه باشند که تمام سازمان‌های کشوری و لشکری از میان ملت انتخاب شده و در حال حاضر جز خدمت و آسایش جامعه ایرانی هدفی ندارد. کفیل استانداری استان دهم و فرمانده لشکر^{۷۷} اصفهان، سرتیپ دولو.

این بدبخت چقدر نادان است. این خائن، دیروز از جانب دکتر مصدق به سمت فرماندهی به اصفهان آمده، مجسمه شاه را پائین می‌آورد و حالا باز شاهدوست شده مجسمه را بالا می‌برد و با یاران مصدق می‌ستیزد. زهی بی‌شرمی. تلگراف زیر در جواب

او مخابره گردید:

تیمسار سرتیپ دولو فرمانده لشکر دولت ملی جناب آقای دکتر مصدق و فرمانده فعلی و کفیل استانداری دولت مقتدر تیمسار سرلشکر زاهدی، اصفهان؛ اعلامیه آن تیمسار که مبنی بر تهدید و آلدرم و بلددم یک مشت مردم این مملکت بود زیارت [شد]، اینجانبان پدر در پدر خدمتگذار این آب و خاک بوده و خون خود را به شهادت تاریخ در راه این مملکت ریخته و هیچوقت ترس و هراس از حمله‌های هوایی و زمینی و دریائی نداشته‌ایم. جای بسی تأسف است که بعضی از افسران و مأمورین دوره بیست‌ساله، همیشه قدرتی را که ملت بیچاره تقدیم آنها داشته فقط و فقط بر علیه ملت و برادرکشی و برای جمع‌آوری و ازدیاد ثروت و رسیدن به مقام و نفع اجنبی به کار برده. روزی نیروئی [را] که با خون و پول این مردم محروم تهیه شده عده‌ای را برای خرید^{۷۷} و خمیر کردن مجسمه شاه تقویّت و روز دیگر همین قوه و همان مردم را برای نصب همان مجسمه پشتیبانی و با پخش اعلامیه‌های اهانت‌آمیز، به اشخاص غیرمسئول بدون مقدمه و سبب، حمله و توهین می‌نمایند. هر گاه به حسابهای دوره بیست ساله و بکاخهای تهران و^{۷۸} به حساب بانکهای خارجی رسیدگی شود، آنوقت معلوم می‌شود که چه اشخاصی برای رسیدن به مقام و ثروت به همه نوع کارتن در داده‌اند. در خانمه از خداوند متعال خواهانم که همه مردم این مملکت و مخصوصاً برادران ارتشی را راهنمایی بنماید که آلت دست اجنبی نشده و همه بطور برادری بنفع مملکت و خدمت به میهن و ملت دوش به دوش قدم بردارند. محمدناصر قشقائی.

این تلگراف از طرف فرمانده لشکر فارس مخابره شد: جناب آقای محمد ناصر قشقائی؛ با تقدیم ارادت، عین تلگراف ستاد ارتش ذیلاً برای استحضار درج می‌گردد: برحسب امر جناب نخست‌وزیر به جناب محمد ناصر قشقائی اطلاع بدهید هیچ گونه نگرانی نداشته باشند. خانواده قشقائی مثل خانواده من است. سرتیپ میرجهانگیری.

این تلگراف از طرف سرلشکر زاهدی مخابره شده: جناب آقای محمد ناصر قشقائی ممکن است در این کشمکش^{۷۹}! خیر، اتفاقاتی رخ نداده باشد ولی جناب آقای هیئت که طرف اعتماد عموم است به استانداری فارس تعیین و حرکت کردند. یقین

۷۷. اصل - خورد

۷۸. بعد از تهران و کلمه کتورها نوشته شده که معلوم نشد به چه معنی است.

۷۹. اصل - کشمش.

جلوگیری از هر گونه سوء تفاهات خواهد شد. اطمینان داشته باشید که در حکومت اینجانب جز رفاه حال عموم و بالا بردن سطح زندگی مردم منظور دیگری نداشته و یقین دارم با سوابقی که به اخلاق این جانب دارید با کمال اطمینان در پیشرفت کار دولت و رفاه عموم، مجاهدت خواهید فرمود. نخست وزیر فضل الله زاهدی.

یکشنبه اول شهریور سی و دو: آقای کاشفی اصفهانی و چند نفر دیگر از طرف فرمانده لشکر اصفهان برای مذاکره آمدند که با دولت همکاری کنیم. من پیغام دادم که بعد از اعلامیه اهانت آمیز، حاضر به مذاکره هم نیستم. البته ملاقات آقایان توأم با وعده وعیدهای فراوان بود که در نظر من قابل قبول نیست. بعد از ظهر عودت نمودند، شب هم آقایان عبدالله خان کشکولی و محمد حسن خان دره شوری و محمد خان بهمن بیگی از شیراز آمده، پیامهایی از طرف استاندار و فرمانده لشکر فارس داشتند. استاندار بی نهایت ابراز یکرنگی و مهر می کند، ولی من باو نوشتم که چگونه می توانم تا دیروز که با کابینه ملی جناب دکتر مصدق همکاری می نموده ام، امروز بآن شخص شریف بدگویی کنم. دوشنبه دوم شهریور: آقای شاکر کازرونی و سرگرد جباری از طرف استاندار و فرمانده لشکر فارس برای مذاکره آمدند. من از عقیده قبلی خود، منحرف نشده و نخواهم شد. بعد از ظهر هم آقای خسروخان ضرغام پور و کریم خان پسر عبدالله خان بویراحمادی با چند نفر از کلاتران از قبیل کانصیر و ملا ولی آمدند. برای هر گونه فداکاری و جانبازی آماده و حاضرند. قاطبه ملت با ما می باشد و بیاری خداوند پیروز خواهیم شد.

سه شنبه سوم شهریور: آقایان شاکر و سرگرد جباری و عبدالله خان کشکولی به شیراز عودت نمودند، آقایان بویراحمادی ها هم مراجعت نمودند. اتحاد و یگانگی مستحکم گردید، برای همه نوع همکاری بدون تعارف حاضرند. به آقایان سرگرد و شاکر گفتم: من تا الساعة با جناب دکتر مصدق همکاری همکار بوده ام و همه دنیا می دانند، اگر امروز بیایم و با سرلشکر زاهدی موافقت نمایم مردم به من چه خواهند گفت؟ انصاف از خودتان می خواهم، آیا معنی مردانگی این است؟ بعد، مصدق انگلیسیها را در دنیا شکست داد و اسم ایران را بزرگ کرده، آیا یک نفر ایرانی با شرف ممکن است با این شخص شریف مخالفت کند؟ بالاخره قرار شد ملاقاتی در نزدیک ده بید با استاندار و فرمانده لشکر بشود. رادیو دهلی گفت خواسته [اند] مصدق را ببرند از مریض خانه به زندان^{۸۰}. اظهار کرده اگر چنین کاری کردند، غذای خورم، آنها هم مجبور شدند صرف نظر نمایند.

اما چگونه کودتا شد؟!

چند ماه بود که آمریکائی‌ها بنای مخالفت را گذاشته بودند و میل داشتند بهر شکلی است کارنفت به وسیله دکتر مصدق حل شود. این پیر مرد لجوج وطنخواه به هیچوجه حاضر نمی‌شد، تا آمریکائی‌ها شروع کردند به مخالفت شدید. کودتای اول خنثی شد و شاه فراراً رفت به اروپا و سرلشکر زاهدی را که دولت مصدق می‌خواست بگیرد و حبس نماید، محرمانه رفت به سفارت آمریکا. (گودوین) یک نفر آمریکائی با محمدحسینخان و خسروخان ملاقات نمود و اظهار داشت دولت آمریکا تصمیم گرفته که مصدق السلطنه را از کار برکنار کند. خسروخان جواب داده ملت پشتیبان است. (گودوین) جواب داده قول شرف می‌دهم تا دو ماه طول نکشد. حال شما بیائید نقداً پنج میلیون دلار بگیرید و سرلشکر زاهدی را بردارید ببرید داخل ایل قشقائی، در آنجا فرمان نخست وزیری که شاه به زاهدی داده اعلام کنید و از آنجا زاهدی را بردارید بیایید به طرف طهران. آنوقت ما همه نوع تضمین می‌کنیم، دو نفر از خودتان وزیر بشوید یک نفر هم سفیرکبیر، در هر جا که مایلید. کلیه اختیارات فارس و جنوب هم برای شما و بعد از آن هم ماهی پنج میلیون دلار میدهم مرتباً از آن هم سهم بگیرید. آقایان جواب داده بودند که ما با مصدق همکار بوده‌ایم و حالا نمی‌توانیم خیانت کنیم ولو اینکه شما پانصد میلیون دلار هم بدهید، غیر ممکن است که ما مرتکب چنین کاری شده و فامیل خودمان را ننگین و لگه دار کنیم. دوّم اینکه ما با شاه مخالفیم. جواب داده بودند که هر تضمینی

بخواید ما می دهیم که [شما را] باشاه صلح بدهیم. جواب داده بودند غیر ممکن است. فردا کودتا شروع شد و ختم شد. معروف است که صاحب منصب های آمریکائی داخل تانک بوده و اهالی [طهران] را با مسلسل و تانک نابود می کرده اند. این بود مختصری از وضع کودتا و شاه و نخست وزیر که از سفارت آمریکا بیرون آمده و تکیه بر کرسی صدارت زده و می زند. حقیقتاً تف به این وضع زندگی. متأسفانه دکتر مصدق به حرف ما گوش نداد.

چهارشنبه چهارم شهریور: بعدازظهر (همشیره فرخ لقا) و غلامرضاخان ایلخان و میرزا محمد باقر خلیلی از طرف استاندار آمده اند که بر علیه دولت زاهدی اقدامی نشود و اگر سرو صدائی بشود قطعاً مملکت کمونیستی^{۸۱} خواهد شد. غروب کامیوز و رضازاده از طهران آمدند. پس از تعارفات رضازاده اظهار کرد: بر اثر صحبت های محمدخان بهمن بیگی که با (برینت = BRIENT) رئیس اصل چهار شیراز نموده، به او صریح گفته بود که ایلات قشقائی بر خلاف دولت فعلی قیام خواهند کرد و شیراز و اصفهان را تصرف می نمایند و از هیچ چیزی^{۸۲} باک ندارند. بر اثر این مذاکرات رئیس اصل چهار با طیاره رفته است طهران و سفیر کبیر آمریکا (هندرسن) را ملاقات نموده تمام قضایا را گفته است. او هم بدون معطلی رفته و شاه را ملاقات کرده و گفته است من مأموریت دارم با شما راجع به وضع قشقائی صحبت کنم و عقیده تان چه هست و چه می خواهید بکنید؟ می گویند شما با قشقائی ها بد هستید، شاه جواب داده است: من با قشقائی ها بد نیستم و آنها از من بدشان می آید. سفیر می گوید از قرار معلوم شما پدرشان را کشته اید. جواب می دهد: من نکشته ام، پدرم یک عده را در ایران کشته است. پدر آنها هم جزء آنها می باشد، و مربوط به من نیست و حالا هم شما هر نوع بگویند حاضریم با آنها همراهی کنم. آمریکائی ها هم فرستاده اند پهلوی من. البته جواب هر چه شد بعد می نویسم. بعدازظهر تلگرافی از آقای علی هیئت آمده است که روز یکشنبه هشتم بروم به (کردشول) فرمانده لشکر هم می آید برای مذاکره. و خواهش آقایان این است که من تلگراف تبریکی به نخست وزیر و شاه^{۸۳} بکنم.

پنجشنبه پنجم شهریور: علیرضاخان کیان از شهرضا آمد. تلگرافی هم از طهران از پسرش داشت که ملاقاتی با من بکند^{۸۴} بلکه راه اصلاحی پیش بیاید. من هم جواب

۸۳. اصل - و به شاه.

۸۱. اصل - کمونیست.

۸۴. اصل - بکنید.

۸۲. اصل - چیز.

دادم: با مراجعت شاه و آزادی دکتر مصدق و سایر ملیون ممکن است اصلاح شود، با سرلشکر زاهدی هم مخالف نیستم.

جمعه ششم شهریور: صبح به اتفاق ملک منصورخان و خسروخان حرکت کردیم برای (پرکوه) که آنها بروند به طرف (بیضا) و فیروزآباد. من در (خنجشت)^{۸۵} روز یکشنبه با آقای علی هیئت و فرمانده لشکر سرتیپ میرجهانگیری ملاقات کنم و برگردم به سمیرم. رضازاده هم که کامییز را آورده بود برود طهران. (۱) به رضازاده گفتم به آمریکائی ها بگوید اصلاح کار دو قسم می شود: اول؛ برگشتن شاه، دوم آزادی مصدق و آزادی خواهان. آن وقت هر دولتی روی کار باشد حرفی نداریم. (۲) به آقای خلیلی هم همین پیغام را برای شیراز دادم. موقع عبور از سمیرم تلگرافی از والده آمد که سرتیپ شیبانی از طرف نخست وزیر آمده و اظهار میدارد: محمد حسین کسالت دارد خوب است برای استراحت بیاید به طهران. جواب دادم: هوای اینجا برای محمدحسین خیلی بهتر است از آن گذشته، کسی که رفقایش در حبس باشند مرگ بهتر است تا استراحت کند. ناهار آدم منزل مختارخان. رادیو خیر داد که سرلشکر زاهدی از طرف شاه به درجه سپهبدی رسید. عصر برای (پرکوه) منزل امیرتیمورخان کلانتر شش بلوکی حرکت کردیم. در هر جا اشخاص از طهران و شیراز آمده بودند، از تمام دسته ها، از طرف توده ای ها هم مرتب آمد و شد می شود، همه نوع حاضر [به] همکاری هستند. شب آدم منزل امیرتیمورخان در راه حمزه پور و فروتن اقلیدی آمدند. خبر مهمتی نداشتند. رادیو پاکستان اطلاع داد که سپهبد زاهدی گفته است در اواسط ماه آینده با دولت بریتانیا راجع به کارنفت روی اصل ملی شدن داخل مذاکره می شویم و آیت الله کاشانی مخالفت کرده است. این روزها تمام دسته ها مشغول فعالیت هستند. دولت آمریکا به وسیله تبلیغات و کمک هائی که باید به دولت ایران بشود و نماینده آنها با اغلب اهالی ایران که با وضعیّت فعلی یعنی سرلشکر زاهدی و حکومت کودتا مخالفند، ملاقات کرده، وعده ها می دهند و مردم را امیدوار می نمایند که بساط سابق نیست، نمی گذاریم شاه به کارها مداخله کند، کمک مالی می نمائیم و قانون باید اجرا شود. احزاب ایران، پان ایرانیسم، توده، و بعضی دیگر مشغولند، فعالیت می کنند که جبهه^{۸۶} واحدی تشکیل داد. برعلیه شاه و زاهدی و آمریکائی ها قیام کنند. ایلات قشقائی، بویراحمدی و تمام

۸۵. اصل - خنجشت.

۸۶. اصل - جبه.

اهالی ایلات و بلوکات با هم اتحاد کرده و مشغولند (غیر از حسینقلی رستم و حیات داودی و محمد ضرغامی باصری) که شروع به اقداماتی کنند و تعجب این جاست که اشخاص پولدار و مالکین مهم این صفحات همه پیغام میدهند که باید توده‌ای شد و برضد این شاه و دولت قیام کرد. عجبالتاً تمام دستجات مشغول فعالیت و خودآرایی می‌باشند. تا چه شود؟

شبه هفتم شهریور: تا ظهر در (پرکوه) ناهار میهمان حسینخان شش بلوکی بودیم. اغلب کدخدایان و افراد شش بلوکی را که دیده‌ام همه می‌گویند غیر از زدن، چاره‌ای نیست، و روحیه عجیبی در مردم هست. شب رفتیم به (خنجشت) منزل عطاخان ستوده کردشولی، شب را آنجا بودم و امیرقلی خان پسر عطاخان را فرستادم (ده‌بید) منتظر باشد فردا که آقای هیئت (استاندار) و سرنیپ میرجهانگیری فرمانده لشکر از شیراز می‌آیند راهنمایی کند.

یکشنبه هشتم: سه ربع ساعت بعد از ظهر آقایان هیئت و فرمانده لشکر آمدند و شب را هم ماندند و مذاکرات آقایان از این قرار بود: (۱) چرا به آقای سرلشکر زاهدی تلگراف تبریک نخست‌وزیری نکرده‌اید؟ (۲) خود من استاندار بودم، چرا تلگراف ساده کردید و به اسم استاندار تبریک نگفتید؟ (۳) آقای زاهدی با شما اینقدر خوب و مهربان است و متجاوز از سی سال است که دوست هستید چرا این قسم رفتار می‌نمایید؟ (۴) صلاح در این است که شما بیاید الساعه سوار شده با هم برویم طهران با نخست‌وزیر ملاقات و ترتیب کارها را بدهید. (۵) شاه را ملاقات نمایند. (۶) فعلاً تلگراف تبریکی به شاه و نخست‌وزیر بنمائید. جوابهای من: اولاً بنده با آقای سرلشکر زاهدی دوست بوده و حالا هم هستم و خود حضرتعالی هم همیشه محبت‌های زیادی فرموده‌اید و مثل پدر خود میدانم و همان اندازه احترام دارم، ولی من هواخواه مصدق بوده و هستم و ایشان را یگانه نخست‌وزیر ملی میدانم و آقای سرلشکر زاهدی را به رسمیت نمی‌شناسم. وقتی ایشان را برای نخست‌وزیری به رسمیت نشناختم، طبعاً به جنابعالی هم نمی‌توانستم [به نام] استاندار تلگراف بنمایم. در جواب فرمودند: آقای زاهدی را شاه نخست‌وزیر کرده است و قانونی است. عرض کردم نخست‌وزیری که از سفارت آمریکا بیرون بیاید، من بر رسمیت نمی‌شناسم. هم شاه و هم نخست‌وزیر شما هر دو نوکری آمریکا را قبول کرده‌اند. چنین اشخاصی داخل آدم نیستند. بعد می‌فرمائید بیایم طهران، که را ملاقات کنم؟ مردم چه خواهند گفت؟ از آن گذشته بنده نه وزیرم نه وکیل نه ایلخانی، نه حاکم، یک فرد عادی

هستم با کسی هم کاری ندارم. خلاصه هر چه اصرار کردند که لااقل تلگرافی کنم قبول نکردم. آخر گفتم به یک شرط ممکن است که آقای دکتر مصدق و سایر رفقا را که حبس کرده اند آزاد کنند، ممکن است از در صلح بیایم. آخر پس از مذاکرات چندین ساعت قرار شد که خود آقای هیئت برود طهران و مذاکره کند.

دوشنبه نهم: ساعت هفت و نیم صبح آقایان برای شیراز حرکت کردند. محمدخان بهمین بیگی هم از شیراز آمد. اظهار داشت که [یکی از] آمریکائی‌ها (بریتنت، رئیس اصل چهار) از مرکز دستور کامل و اختیارات تام از طرف دولت خودش دارد که با شما داخل مذاکره شود. از خانه عطاخان رفتیم به (آب باریک) منزل محمد حسین خان، تا ملک منصورخان و خسروخان هم منتظر است مدتی با هم صحبت در اطراف مذاکرات کردیم. آقایان برای (آسپاس) و (کامفیروز) رفتند من و زیادخان دره شوری هم به طرف سمیرم برگشتیم. شب را آمدیم به (شاکان) منزل مختارخان گرگین پور در (کوار) خدمت آقای سالار حشمت (عمو) رسیدم، فرمودند: کاری کنید که اتحاد خودتان محکم باشد، مابقی اهمیت ندارد.

سه شنبه دهم: آمدم قبل از ظهر سمیرم قدری توقف کرده زیادخان رفت به خانه اش که فردا به اتفاق محمدخان بهمینی از طریق شیراز بروند (کامفیروز) خسروخان راملقات کرده و مراجعت نماید و به محمدخان هم گفتم به آقای (بریتنت) بگویند که ما همه قسم حاضریم در صورتی که مصدق و همراهانش را آزاد کنند، غیر این صورت باشد من از عهده [بر] نمی‌آیم و هر پیش‌آمدی بشود من مسئول نیستم و فعلاً با خسروخان ملاقات نماید.

چهارشنبه یازدهم شهریور: در (نخودان) توقف کرده مشغول ترتیب کارها و دستور حرکت ایل بودم. کاغذی بویراحمدها نوشته بودند که همه نوع حاضریم و هر چه زودتر حمله را شروع نمائیم. من هم جواب دادم؛ خودم می‌آیم به (پادنا) آنجا مذاکره می‌نمائیم.

پنجشنبه دوازدهم: تا ظهر در (نخودان) بودم و عصر حرکت کرده آمدم داخل (چالغفا) که انشاء الله از آن طریق بروم به (پادنا).

جمعه سیزدهم: آمدیم ناهار به (آغل قیس) و شب را آمدیم به (بی بی سیدان) جلوتنگ جوک.

شنبه چهاردهم: ناهار در (مورک) و شب آمدیم به (کمه) منزل غلامحسین خان

کلانتر قراچه شام میهمان بودیم. آقای دکتر مرتضی خان کیان از شهرضا آمد، برادرش از طهران آمده است. اظهار می دارد که آقای دکتر کیان عمویشان که وکیل مجلس بود با آقای سبهد زاهدی ملاقات کرده و آقای زاهدی زیاد اظهار مهر و محبت کرده و از دوستی قدیم صحبت نموده و اظهار داشته انتظار دارم قشقانی ها با آن همه سابقه دوستی، از من پشتیبانی کنند نه آنکه باعث تضعیف دولت مرا فراهم نمایند. قدری هم توپ و تشر که اگر نشد من مجبورم اقداماتی کنم. من هم جواب دادم اولاً هر اقدامی بفرمایند ما حاضریم، هیچ باک نداریم، ثانیاً اگر زیاد اظهار علاقه می نمایند تقاضای ما و اهالی این است که آقای دکتر مصدق و اعضاء فراکسیون نهضت ملی را آزاد کنند و منتشر را هم به من بگذارند تا من هم میان مردم آبروئی داشته باشم و بعد بتوانم از دولت ایشان پشتیبانی کنم و میان مردم شرمنده نباشم. غیر از این باشد هر چه مقدر است می شود.

یکشنبه پانزدهم: صبح زود از منزل غلامحسین خان قراچه حرکت کردیم، از راه (کلنجه) آمدیم به (تبیه) خانه حسین خان زکی پور کلانتر فارسیمدان، در راه هم دومیش کوهی من شکار کردم. عصر اطلاع دادند سه نفر به (کمه) آمده است مرا ملاقات کنند^{۸۷}، من چون حرکت کرده بودم^{۸۸}، گفته اند فردا می آئیم. ناهار و شام میهمان حسین خان بودیم.

دوشنبه شانزدهم: ظهر سه نفر فوق الذکر آمدند، تا هر سه نفر از حزب توده هستند. مذاکرات آنها روی این اصل بود که شما و ما با شاه مخالفیم و در این قسمت همکاری می کنیم و کمک هائی هم که می توانیم بکنیم: اگر به شیراز حمله کنیم ما می توانیم در وسایل موتوری و بعضی نقاط خرابکاری هائی بنمائیم و دو سه دستگاه بی سیم بدهیم و یک هیشی بفرستیم وقتی شهر را تصرف کردید، تحت نظر همان هیئت شهر اداره شود. اگر تانک یا زره پوش بدست آورید ما اشخاصی داریم که عراده^{۸۹} ها را به کار بیندازند و می توانیم افسرانی به شما بدهیم که در کارهای جنگی کمک کند. من هم جواب دادم مذاکرات باید بعد از چند روز ادامه پیدا کند ما هم باید با مردم خودمان مشورت کنیم. (وضع ما طور غریبی شده است. از یک طرف بلوک غرب و دولت ایران از طرف دیگر کمونیست ها تهدید می نمایند) پس از این مذاکرات، آقایان حرکت کردند که چند روز

۸۷. اصل - کند.

۸۹. اصل - عرابه.

۸۸. اصل - کردم.

دیگر خبر صحیح بیاورند، ولی اسامی خودشان را مخفی کردند. پس از رفتن آنها ماشین خودمان از طهران آمد، کاغذی والده مرقوم داشته بود که آقای حسین مکی خیال داشت برای ملاقات شما بیاید که شما را به طهران بیاورد، چون از راه دور بودید فعلاً موقوف کرد. ابوالقاسم خان رفته است به بختیاری، گویا اسلحه به او داده می شود. آقای علی هیئت فرموده اند آمریکائی ها گفته اند^{۹۰} اگر قشقائی ها با دولت موافقت نکردند، طیاره هائی می دهیم که با بمب های آتش زا آنها را نابود کنند^{۹۱}، و منزلمان را در طهران حکومت نظامی تفتیش کرده بعد گفته اند آن کس را که می خواستیم نبود. شاید منظورشان (دکتر حسین فاطمی بوده). شرحی هم خود هیئت نوشته بود که شاه را ملاقات کردم نسبت به شما و محمد حسین خان اظهار مهر کردند و صلاح است که بیایید طهران و اگر می آید تلگراف کنید تا خودم بیایم و با هم برویم طهران. من هم تلگرافی به آقای مکی کرده و تشکر نمودم که اظهار لطف کرده است.

سه شنبه هفدهم: آمدیم به (بازارگه) خیر مهمی نیست جز اینکه آمریکا به دولت ایران چهل میلیون دلار نقداً داده و شصت میلیون دیگر هم تا آخر سال از برای اسلحه و کمک های فنی خواهد داد، و در آلمان غربی هم انتخابات به نفع دولت آلمان که در حقیقت دست نشانده آمریکائی ها می باشد تمام شده است^{۹۲}.

چهارشنبه هیجدهم: بعد از ظهر تیمسار سرتیپ (یزدان مهر) که سابقاً جهانبانی بود از اصفهان آمد، شب هم ماند. از طرف فرمانده لشکر اصفهان آقای سرتیپ مظهري که به جای سرتیپ دولو آمده است تشریف آوردند: اول احوالپرسی و اظهار مهر و تقاضای ملاقاتی در سمیرم یا آن نزدیکی ها، خیال کرده بودند که من در سمیرم هستم. در ضمن تقاضا کرده اند که با دولت تماس بگیریم، چون دولت بی اندازه از طرف من و [ایل] قشقائی نگران است.

من هم جواب دادم: اولاً هواخواه مصدق بوده ام و آن هم از روی عقیده بوده است. ثانیاً دارای شغل و مقامی نبوده ام که به دولت تلگراف کنم یا تبریکی بگویم شخصی هستم آزاد، بعد هم برای ملاقات متأسفانه دور هستم، انشاء الله بعد هم دیگر را ملاقات می نمائیم.

۹۰. اصل - گفته است.

۹۱. اصل - کند.

۹۲. مجموع کمکهای آمریکا در سال ۱۹۵۳ مبلغ ۸۵,۰۰۰,۰۰۰ دلار بود. به نقل از جنبش ملی شدن...

پنجشنبه نوزدهم: آقای دکتر سرتیپ یزدان مهر که با هم خیلی دوست و رفیق قدیمی بوده و هستیم برای اصفهان حرکت کرد. من هم رفتم در (شهید) شام و ناهار میهمان (زریرخان) کلانتر فارسیدان بودم. شب خبر آمد که بویراحمدی ها نمی توانند بیایند.

جمعه بیستم: صبح حرکت کرده آمدیم به (چشمه الماس) بین راه (دزکرد). شنبه بیست و یکم: آمدیم به (دزکرد) تا آقای دکتر مرتضی خان کیان از طرف شیراز آمده است. به این ترتیب وقتی از (پادنا) مراجعت کرده رفته اند به اصفهان و با طیاره رفته است به طهران در آنجا به اتفاق آقای دکتر کیان نماینده سابق مجلس (عموی خودش) با سپهد زاهدی ملاقات کرده و پیغام آورده است به شرح زیر: (۱) آقای زاهدی حاضر است همه نوع همکاری صمیمانه بکند. (۲) اگر ناصر بخواهد استاندار فارس بشود حاضرم. (۳) کار ایل با ملک منصور باشد. (۴) موقع انتخابات کلیه اختیارات با قشقائی ها. (۵) محمد حسین خان و خسروخان خودشان هم وکیل بشوند. (۶) در تمام کارها هم بامشورت هم کار کنیم. (دکتر کیان) جواب داده بود که قبول استانداری نمی کند. جواب داده بود سناتور بشود. فقط در مقابل من بروم به طهران، راجع به مصدق و همکارانش هم قول می دهد تا یک ماه دیگر آزادشان کنند و برای رفتن من هر کس را بخواهم بفرستد که به اتفاق برویم.

یکشنبه بیست و دوم شهریور: آمدیم به (تنگ یراق). ظهر آقایان ملک منصورخان و خسروخان با اتومبیل از طرف (بیضا) آمدند خبر مهمی نیست جز اینکه تمام مردم حاضرند و منتظر. در طهران هم تمام احزاب اتحاد کرده و دولت هم فوق العاده نگران است. دکتر هم که از طهران آمده است اظهار می دارد که مردم فوق العاده نگران و همه به این دولت بدبین [هستند]، نظامی ها منتهای اذیت را می نمایند و مردم را حبس می کنند. موقع امتحانات در مدارس بالای سر هر چهار نفر محصل یک نفر نظامی با سرنیزه ایستاده است. در شیراز هم همین قسم بوده است و کم کم صدای مردم دارد بلند می شود. امریکائی ها هم بطور خصوصی گفته بودند خوب فهمیدیم هواخواه های شاه چند فاحشه است و چند گدا و چند صاحب منصب. و از مصدق زیاد تعریف می کرده اند ولی می گفته اند چاره ای نداشتیم، از ترس کمونیست ها ما مجبور به کمک به شاه شدیم و خودشان تصدیق می کرده اند که مصدق^{۱۳} از (جرج واشنگتن) هم بالاتر است.

دوشنبه بیست و سوم: به اتفاق ملک منصورخان و محمد حسین خان و خسروخان با ماشین حرکت کرده آمدیم به (بیک تور) تا آقایان فتح الله خان و الیاس خان و فریدون خان کَشکولی با عده زیادی از کلانتران صفی خانی و غیره هستند. عصر هم احمدخان، نصرالله خان و مهندس کَشکولی آمدند. سرگرد تحصنی^{۱۱} رئیس سابق ژاندارمری کازرون آمد پیغام از طرف سرهنگ تقرب رئیس ژاندارمری فارس داشت که همه نوع حاضرم همکاری کنم. مراقب من باشید اگر هم مخالف هستید فردا به طهران مراجعت می نمایم.

سه شنبه بیست و چهارم: رادیوهای اطلاع داد که تمام احزاب ایران اعلامیه داده و [با] اتحاد، تمام احزاب دولت سپهد زاهدی مبارزه خواهند کرد. آدم از طهران آمد، وضع طهران فوق العاده مشتتج بود و مردم کم کم از خواب و غافلگیری بیدار شده و گویا بین شاه و زاهدی هم مختصر کدورتی ایجاد شده برای مداخله در قشون. چهارشنبه بیست و پنجم شهریور: عده زیادی از آقایان شهری و ایلات آمدند، خبر مهمی فعلاً نیست.

پنجشنبه بیست و ششم: عصر آقای علی شریفی از شیراز آمد. ایشان هم خبر مهمی ندارند، همه منتظر اتفاقات بعدی هستند و معلوم نیست که چه شود. جمعه بیست و هفتم: عده ای از آقایان شهری که آمده بودند مراجعت کردند و خبر مهم هم هیچ نیست. شب رادیو دهلی اظهار داشت سخنگوی ایل قشقائی به نماینده یونایتدپرس گفته است که ناصرخان رئیس ایل قشقائی از دولت، آزادی دکتر مصدق را خواسته و تشکیل و شروع انتخابات پارلمانی را، و یونایتدپرس علاوه کرد که ایل قشقائی که یکی از مهمترین ایلات ایران [است] و ناصرخان ریاست به این ایل دارد در صورتی که دولت تقاضای آنها را قبول نکند با هفتاد هزار نفر، شهر شیراز را تهدید خواهد کرد و ریاست ستاد ارتش هم جواب داده، با تانک و پلّاره که در اختیار دادیم ایستادگی خواهیم کرد.

شنبه بیست و هشتم شهریور، نهم محرم: به مناسبت قتل، هرکس سرجای خودش بود. عصر زکی خان، محمد حسین خان دره شوری و زریرخان فارسیدان آمدند. عموم قشقائی ها حاضر برای مبارزه هستند و می گویند اگر نزنیم، اول دولتی ها که فرصت

کردند نبود می نمایند، دوّم شهرت و افتخار از دستمان می رود. رادیو پاکستان و انگلستان در خصوص قشقائی ها صحبت‌هایی کردند که دولت ایران اطمینان داده است که خطر تهدید و تصرف شیراز مرتفع شده است.

یکشنبه بیست و نهم و دهم محرم: حرکت نکردیم، خبر مهمی هم نبود. از طرف توده‌ای ها اشخاص می آیند ولی حرف مهمی نمی زنند.

دوشنبه سی ام: آمدم پائین (تنگ قوره دان). رضازاده از طهران آمد. تمام مردم منتظر عملیات و اقدامات قشقائی می باشند. وضع دولت متزلزل است، شاه و سپهبد زاهدی از هم دلتنگ شده اند. آمریکائی ها می گویند امروز قوا دست قشقائی می باشد به هر کدام کمک کند برنده او می باشد، خلاصه (چرت و پرت). فردا هم قرار است (گودوین) از طهران بیاید، وقتی وارد شیراز شد مستقیماً می آید نزد من.

سه شنبه سی و یکم شهریور: بعد از ظهر (مستر گودوین) آمد. اوّل پذیرائی و صحبت‌های متفرقه پیش آمد و داخل مذاکره شدیم. خلاصه صحبت بدین قرار بود که چرا قشقائی ها با دولت زاهدی کنار نمی آیند و همکاری نمی کنند. در این موقع که بین شاه و سپهبد زاهدی دلتنگی ها پیش آمده است، بهتر این است [که] شما وارد مرحله میدان شوید بین شاه و زاهدی، شما قوای قوی هستید و می توانید بین آنها را اصلاح دهید و همگی ضد کمونیسم^{۹۵} اقدام کنید. جواب دادم: اگر چنانچه شاه حکم کرد و فرمانی صادر کرد که زاهدی معزول است آیا چه می شود؟ جواب داد: مطابق قانون شاه می تواند. گفتیم: شما به زاهدی کمک می کنید؟ جواب داد: تا ممکن است، ولی وقتی شاه امر کرد چه می شود کرد. جواب دادم: آنوقت تازه اوّل دشمنی با شاه است و شاه شروع به مخالفت شدیدتری با ما خواهد کرد. فکری کرد و گفت: صحیح است: پس تکلیف چه هست؟ جواب دادم: بخواهید صلح شود، مصدق را آزاد کنید ما هم قول می دهیم که همه نوع همکاری کنیم. جواب داد: من در طهران با شاه و زاهدی مذاکره خواهم کرد و جواب می دهیم. ولی تعجب است که آقای علی هشت وقتی از طهران برگشته بود اظهار کرده بود که ناصر خان وفاداری خودش را به شاه و دولت زاهدی اظهار کرده است! سفیر آمریکا از من پرسید: جواب دادم: غیر ممکن است، ناصرخان نسبت به شخص وفادار نیست، نسبت به مملکت ایران وفادار است و حالا خوشبختانه